

دگر روز دادش مکافات دست که از نخل افتاد و پایش شکست

بدوران دو کس را اگر دیدمی بدور سر سر هر دو گردیدمی

یکی آنکه گویند بد من به من دگر آنکه گوید بد خویشتر

دلم سوخت بر سالکی رهنورد که می گفت با حسرت و سوز و درد

که عمری در این راه بشتافتم نه رستم نه وارسته یافتم

بر آن تخت زرین که جم می نشست شنیدم چو برخاست این نقش بست

چو باید ازین تخت زر خاستن نیرزد نشستن به بر خاستن

یکی از اسیران شیرین نفس نمیراند در بزم از خود مکس

که چون گیرد از راندن من گران مبادا دهد زحمت دیگران

دیوان اسیری اصفهانی را هر کس برای فروش دارد باداره ارمغان خیر دهد

(مکتوب تاریخی)

امیر تیمور پادشاه مصر نوشته

حضرت مالك الملك بر مقتضای کلام خود که (توتی الملك من تشاء) عنان

حل و عقد و قبض و بسط پادشاهی عالم و فرمان روائی بنی آدم در قبضه اقتدار مانهاد

و زمام خیر و شر و رتق و فتق و راهنمایی کافه انام بکف دریا خصال ما باز داده و جهة

انتظام احوال عالم و اتساق املاک بنی آدم از میان سلاطین دوران و خواقین گردون

توان ذات بی مثال ما را برگزیده و خلعت جهانگیری و جهانبانی با طراز قلعه کشائی

و کشورستانی بهارزانی داشته و درهای الطاف بیدران و اعطاف بی پایان بر طلعت

امانی و آمال ما گشوده بحکم (لان شکرتم لازیدنکم) در موقوف شکر حضرت کبریا

استاده ایم و اقامت مراسم رعایت و رعیت و ادامت لوازم عدالت و سویت بر ذمت همت

ما واجب و لازم همی آید و بر مصداق (الشکر یزید النعمه) نعمت عرایس مقاصد ما یوماً

فیوماً از تنق غیب چهره می نماید (الحمد لله لندی بنعمته یتیم الصالحات) همکنان را

واجب شود که کمر اطاعت آمر (اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم)
 بر میان بندند . بعده مینماید که در این اوقات از ارباب حاجات و تجار و آینه‌دور و ونده بمسامع
 جلال ما میرسید که طرف داران آن سر زمین پیوسته بفسق و فجور و ظلم و تعدی و
 کید و غدر و مکر و انگیز و فتنه و آشوب و مخالف نواهی شریعت غرا و ملت زهرا
 مشهورند و بندگان باری را جلت قدرته مضطر و متضرر می دارند و رعایت صلح و رحم
 بجای نمی آرند و جهت خطامات دنیوی بقصد و ایذای یکدیگر بر می خیزند و در
 ممالک محروسه بدان سبب ارباب املاک و رعایا و زیردستان پامال ذمایم افعال و
 و قبایح اعمال ایشان می شوند . واجب نمود التفات خاطر بدفع و منع آن فرمودن
 و ملک موروثی را که ایشان بهر وجهی از وجوه بغیر استحقاق بدست گرفته بودند از
 تصرف ایشان بیرون آوردن این معنی یقین که بسمع ایشان رسیده باشد و صدق آن
 بتحقیق پیوسته . حال محرك و عنان کش ما بدین طرف آن شد که از کمال بی نیازی
 حضرت صمدیت چنگیز خان را ممالک ایران و توران کرامت گشت و این ولایات را
 بدو فرزند خود مقسوم گردانید و پسر بزرگ جوجی را از طووس و سرای و باخرز و
 قبرس و حدود ترکستان داد و پادشاه جغتای پسر میانه او بود و از التای و قرا جوجه
 و الماس و اسباب تاسمرقند و بخارا و غزنین تا سرحد هندستان و هرات وری و فارس
 و آذربایجان و بغداد و آنقدر بلاد و معمورات که فتح کرده بود بدو داد و آنچه
 حصه پادشاهی جغتای بود اکثر در حیز تسخیر آمد بعد از بغداد و تبریز که هنوز
 فتح نشده بود می خواستند که بعون الله تعالی و نیروی بازوی سعادت لشکر جهانکشی
 بد آنجا گشتند در اثنای آن حال چنگیز خان از دار فنا رحلت نمود بعد از آنکه او
 در گذشت بجای او او کتای خان مانده بود بر تخت سلطنت نشست چون او نیز در گذشت
 منکوقاآن با وجود آنکه پادشاهی باو نمیرسید بطریق استیلا و تغلب تخت سلطنت

بدست فرو گرفت و هلاکوخان را که از برادران او بود چون پادشاه جغتای دعوت
 حق را لبیک اجابت کرده بود فرستاد تا ممالکی که پادشاه جغتای در تسخیر نیاورده
 بود مسخر گردانید تا برین حال فرزندان جغتای بایکدیگر در مقام نزاع و گفتگو
 برآمده بودند که آن ممالک بحکم چنگیزخان تعلق پادشاه جغتای داشت و مندر و قآن
 بطریق تغلب بهلاکوداد و میان فرزندان پادشاه جغتای و هلاکوخان از این جهت تیغ
 کینه وری از انبام انتقام کشیده و مدت مدید این صورت قایم بود تا زمانی که ملک ناصر
 مصری که در مصر حکومت و سلطنت داشت آمد شد ایلیچیان و رسل و رسائل از
 طرف او بطرف اولاد پادشاه جغتای میبود و او پیوسته بایشان در اخلاص و اقیاد
 میزد و استعانت مینمود و می گفت که این ممالک که هلاکوخان و فرزندان او تصرف
 کرده اند تعلق بشما دارد و چون پادشاهان ما داریم بایشان در مقام خصومت و عداوت
 بودند هلاکوخان و اتباع او را مجال نمیشد که تا بر حال مصریان پردازند. شاید که
 این معنی بسمع رسیده باشد بعد از آنکه این پادشاهان گذشتند خواستیم تا ما و برادران
 ما متوجه شویم چنان استماع افتاد که شیخ اویس پسر شیخ حسن جلایر با خلق خدا
 زندگانی بروجه احسن می کند و رعیت و مملکت را نیکو و آبادان میدارد نه خواستیم
 که بسبب حرکت لشکرهای گران که ملازم مواکب همیون بودند بدان طرف
 عبور نمائیم که مسلمانان متضرر شوند و در معرض تلف افتند و رعایا و وزیرستان
 پایمال عساگر منصوره گردند و او نیز بر دوام رسائل بایلاکات شایسته می فرستاد و
 در مقام اطاعت و اقیاد می بود بعد از آنکه متوفی شد فرزندان او بطریق پدر مرحوم
 معاش نمیگردند و از جاده عدالت و راستی منحرف شده بودند چنانچه بشرح آنرا
 شنیده باشند. چون حال بدین منوال بود با پادشاه زادگان مشورت و جاتی کرده

فرمودند که آنولایات که دراصل پادشاه جغتای و فرزندان تعلق داشت وهلاکو واروق از آنان بطریق تغلب فرو گرفته بودند هرچند اونیز از اروق پادشاهان ما بود اما باوجود آنکه در آن حقی ندارد از دست متغلبان مستخلص می باید گردانید روی ورأی جهانکشای بدانطرف آوردیم وعزم بر آن جزم کرده بعون توفیقات ربانی وتاییدات سبحانی جل شانہ وعظم سلطانه بعد از آنکه ممالک ایرانرا از شر اشرار مصفا ساخته بودیم ومحراب خاطر فیاض را رزمگاه آن ساخته عطف اعنه عزیمت همیون بدار السلام بغداد وانحدود نموده شد چون آفتاب رایات ظفر نیکار ما بر آن دیار طالع گشت وچتر فلکسای سایه معدلت ومرحمت بدانصوب گسترده و باجابت آن عزیز قرب جواری حاصل آمد خواستیم تا بروفق نص یزدانی که (والقیة علیک محبة منی وبرطبق حدیث نبوی که (وجبت محبتي للمحسن والمؤمن اخ المؤمن) بین الجانبین طریق مواخات وموالات مسلوک ومرعی ماند وقواعد ومعاهد دوستی و یکانگی مؤکد وممهده باشد و ابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح شود رعایا وزیردستان که ودایع حضرت آفریدگار عزاسمه اند در مهدرات ومضجع استراحت بمیامان امن آسوده گردند ومطوی (کلمکم راع و کلمکم مسئول عن رعیتة) را کار بند شده باشیم جمعی را بطریق تفقد ورسالت بدانجانب فرستادیم ودر مضامین این حال چنان استماع افتاد که بی موجب ایشان در عرصه تلف آورده اند واین معنی را چون از گفته شما تصور میکردیم بر خاطر فیاض از اینصورت که نزد شرع شریف شرفه الله الحسن باحسنه و عقل منیف که نور است، از انوار لاهوتی واشعه ایست از شعاع جبروتی وبستایش اول ما خلق الله استسعاد یافته مذموم است تکدیری راهیافت وغبار کدیری بردامن خلقت سلطنت وایالت که در کارخانه ازل بر قامت قدر وجلال ما

دوخته اند نشست در ثانی الحال معلوم شد که این امر ناملایم که هدف تیرلوم لایم تواند بود بیمعرفت و رخصت شما بوده و شما نیز بایلدردم بایزید همین معنی بزبان آورده آنرا از مکروهات و مذمومات دانسته. اید بکاه فرصت و مجال اینصورت معروض پایه سریر سلطنت گردانیده و در خاطر فیاض جاگیر آمد و بر مرآت ضمیر منیر که مورد الهامات نامتناهی آلهیست ارتسام یافت که چنین بوده باشد و رخصت شما بدان مقرون نگشته علی ای التقادیر قلم رقم کاللم یکن بر آن رفت بعد از آن قاضی سیواس فرستاده و دیگر باره فرستاده و قرا یوسف نیز بر همین سبیل تجاھری نموده و مرتکب اینمعنی گشته اکنون چون مقتضای خاطر انور و مستدعای ضمیر ازهر آنست که بین الجانبین مواد مودت و محبت مترادف و متضائف باشد و از میانم نتایج آن جهانیان بهره مند شوند و میان مسلمانان معاملات داد و ستد تیسیر پذیرد و وظیفه آن تواند بود که آن دو کس را بدرگاه جهان پناه فرستد که مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و فساد بر ذمت همت ارجمند ما واجب و لازم است و اینمعنی موجب تمهید قواعد مضافات گشته مجال فساد ارباب غرض و افساد نماند و موطن مالوف و مسکن معهود باو ارزانی داشتیم (ومن الله الاعانة هذا ما عهدنا اليك والعهد في الدارين عليك والسلام على من اتبع الهدى)

(تقریظ)

(کتاب زردشت باستانی و فلسفه)

استاد پیشقدم جریده نگاران ایران و فاضل مورخ شهیر از اهل اصفهان (حاج میرزا عبدالمحمد ایرانی) مدیر جریده مقدس کهن سال چهاردهما و مؤلف تواریخ بی نظیر امان التواریخ (تاریخ عام) و فؤاد التواریخ (تاریخ مصر)